



جنگ ادامه سیاست است

کارل فون کلاوزویتس استراتژیست بزرگ پروس در کتاب معروفش «درباره جنگ» که یک قرن متن مقدس استراتژیستها بود، می‌نویسد: «جنگ ادامه سیاست است اما با ابزاری دیگر». برآستی معنای این گزاره چیست؟ اگر با این نگاه، جنگهای مختلف، از جمله جنگ ۲۲ روزه نوارغزه، تحلیل شود، جنگ، مرحله خاصی از رویارویی سیاسی نیروهایی است که در یک روند نسبتاً طولانی با هم رقابت کرده و در شرایط خاصی، این رقابت و خصومت سیاسی را با ابزار جنگ ادامه می‌دهند.

بر این مبنای، ترور «آرشیدوک فرانسیس فردیناند» ولیعهد اتریش - مجارستان توسط «پونزیب» صرب‌زبان در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ در سارایوو، نقطه آغاز سیاست‌ورزی به زبان جنگ بود و این حادثه، ظاهری‌ترین عامل آغاز جنگ جهانی اول محسوب می‌شود. اگر این جنگ به دقت ریشه‌یابی شود، مجموعه تحولات گسترده‌ای که طی حداقل یک قرن قبل از آن در اروپا آغاز شده بود، به شکل‌گیری دو نیروی مخالف منجر شد که آنها بخشهای عمده‌ای از جهان را بین خود تقسیم کرده بودند.

رویارویی این نیروها که حول دو محور «اتحاد مثلث» و «اتفاق مثلث» گرد هم آمدند، گریزناپذیر بود. هنگام درگیری‌های طنجه و بالکان، هنوز سیاست‌ورزی به زبان غیرنظامی امکان‌پذیر بود اما با ترور آرشیدوک، این سیاست با زبان و ابزار دیگری ادامه یافت. تنها با چنین تحلیلی است که می‌توان

کشته شدن ۹ میلیون نفر (۵ میلیون و ۵۲۵ هزار نفر در جبهه متفقین و ۴ میلیون و ۳۸۶ هزار نفر از متحدین) و میلیونها زخمی را در ۱۵۶۵ روز جنگ جهانی اول تحلیل کرد.

با نگاه کلاوزویتس حمله آلمان به لهستان در ساعت ۴:۴۵ بامداد اول دسامبر ۱۹۳۹ نیز ادامه سیاستی بود که حداقل با پایان جنگ جهانی اول آغاز شده بود. پیمان صلح ورسای پس از پایان جنگ جهانی اول، آن چنان غرور ملی آلمانها را خدشه‌دار کرد که به فاصله ۳ دهه بعد، دومین جنگ عالمگیر را آغاز کردند. ادامه سیاست خصومت‌آمیز متحدین و متفقین با ابزار جنگ موجب شد که در فاصله اول سپتامبر ۱۹۳۹ تا دوم سپتامبر ۱۹۴۵، ۲۵ میلیون و ۱۹۳ هزار نظامی و ۴۱ میلیون و ۸۱۵ هزار غیرنظامی از طرفین کشته شود و این میزان تلفات ناشی از عمق خصومت سیاسی میان طرفین است و آنها برای پیروزی سیاسی، از خشن‌ترین ابزارها حتی سلاح هسته‌ای استفاده کردند.

با گزاره معروف کلاوزویتس می‌توان تحولات خاورمیانه بویژه جنگهای ۳۳ روزه و ۲۲ روزه را نیز به خوبی تحلیل کرد. البته می‌توان با این قاعده حتی به عقب‌تر رفت و برای مثال جنگ ۱۹۴۸ را از سال ۱۸۹۷ یعنی برگزاری کنفرانس بازل ریشه‌یابی کرد. با توجه به کوتاه بودن این سرمقاله، فرصت پرداختن به سایر جنگهای اعراب و اسراییل وجود ندارد و صرفاً جنگ آخر مختصراً تحلیل می‌شود.

جنگی که با تهاجم گسترده هوایی رژیم صهیونیستی (در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸) آغاز شد، برآیند رویارویی سیاسی نیروهایی بود که حداقل از زمان جنگ ۳۳ روزه، مرزهای خود را بطور مبهم از یکدیگر مشخص کرده بودند. یادآوری می‌شود که این نیروها حول دو محور اساسی شکل گرفته بودند که اسامی گوناگونی بر آنها نهاده شده است. غربی‌ها آنها را میانه‌روها و تندروها می‌نامند و ما آن را جبهه مقاومت و سازش، مرز کانونهای این دو محور، از سالها قبل مشخص شده بود اما جنگ ۲۰۰۶ باعث شد که برخی کشورها و نیروها مواضع خود را روشن کنند و به یکی از دو محور مذکور بپیوندند. به همین دلیل بود که در جنگ ۲۲ روزه کشورهایی چون مصر و عربستان، مواضع خود را شفاف کرده و در نقطه مقابل گفتمان یا جبهه

مقاومت قرار گرفتند. در جنگ مذکور، مقامات رژیم صهیونیستی افشا کردند که برخی رهبران کشورهای عرب از آنها تقاضا کرده‌اند که حماس را نابود کنند. این کشورها در خلال جنگ ۲۳ روزه، ابتدا علیه جبهه مقاومت موضع گرفتند اما فوراً موضع اولیه خود را مسکوت گذاشته و محتاطانه عمل کردند و پس از پایان این جنگ، به سوی مرکز سازش، چرخش کرده و در روزهای قبل از جنگ ۲۲ روزه، خاورمیانه به دو قطب کاملاً مشخص سیاسی و حتی ایدئولوژیک تقسیم شد.

بررسی رویارویی سیاسی دو جبهه مذکور در سطح منطقه خاورمیانه، برای تحلیل جنگ غزه کفایت نمی‌کند زیرا در تحولات این منطقه بازیگران بین‌المللی حضور دارند. به تعبیر دیگر نیروهای دو جبهه مذکور فراتر از منطقه نیز حضور دارند. علاوه بر این باید به این جنگ از منظر نظام بین‌المللی سلطه نیز نگریسته شود. بر این اساس، رژیم صهیونیستی برای انجام وظایف خاصی توسط نظام بین‌المللی سلطه ایجاد شده است و مجموعه جنگهای آن نیز نیابتی است. این نظام، سیاستهای ویژه‌ای را در منطقه دنبال می‌کند و طی سالهای اخیر جنبش مقاومت را مخالف اصلی خود دانسته و به همین دلیل با ابزار دیگر که همان جنگ است، توسط رژیم صهیونیستی برای نابودی این جنبش، از ضعیف‌ترین حلقه آن شروع کرد.

قطعه‌نامه کنگره آمریکا برای ارسال تجهیزات پیشرفته جهت سرکوب مردم فلسطین و سکوت و همراهی سازمان ملل با ادامه کشتار فلسطینی‌ها در جنگ ۲۲ روزه بخشی از سیاست مذکور است. در نقطه مقابل این جبهه، باید عقبه گفتمان مقاومت در میان مردم کشورهای منطقه و سایر کشورهای دنیا را نیز مطرح نظر داشت. هنگام جنگ ۲۲ روزه، گویی تمام دنیا در دو جبهه، مقابل هم صف‌آرایی کردند. در یک جبهه رژیم صهیونیستی، کشورهای عربی حامی سازش و آمریکا و هم‌پیمانان آنان بودند و در جبهه دیگر برخی دولت‌ها و افکار عمومی بین‌المللی قرار داشتند.

با پایان جنگ ۲۲ روزه بار دیگر نبرد با ابزار سیاسی از سر گرفته شد و ابزار نظامی موقتاً کنار گذاشته شد. نشانه‌های این نبرد سیاسی را می‌توان در تلاشها برای بازسازی نوارغزه مشاهده کرد. این سیاست ادامه خواهد یافت و در آینده به تناوب ابزار خود را باز هم تغییر خواهد داد.

